



«در سوگ انسانیت»

فضل‌الله سلرانی

نویسندهٔ

فریاد از کشتار انسان‌ها
قتل عام زن‌ها و کودکان
معلولان و بیماران
ویران شدن بیمارستان‌ها
مدرسه‌ها، معبد‌ها، پناهگاه‌ها
آتش زدن کتابخانه‌ها
امروز تمدن یعنی کشتن
پیشرفت یعنی سلاح مدرن
قدرت یعنی ظلم و ستم
حاکمیت یعنی غارت
یعنی انحراف از حق
تکنولوژی یعنی ابزار کشتن
هنر یعنی فریبکاری
نظامی‌گری یعنی قتل عام مظلومان
امروز جهان در سوگ است
همه جا عزاداری است
چون انسانیت مرده است
به زیر توده‌های خاک مدفون است
چشم‌ها اشکبار و دل‌ها پر خون است
برای مرگ آنها
برای کودکان غزه
برای زنان آواره و شو مرده
برای مردمان بی پناه
پیبران فلسطین را گلوله پاداش می دهند
هفتاد و پنج سال در سایه سلطه
دویست و شصت هزار کشته، قتل، تاراج، آوارگی
در بدنهٔ دائم
ایمان، شور، عشق و محبت فسانه شد
جان انسان‌ها، بی ارزش ترین کالا در جهان روز!
در فلسطین، در لبنان در غزه…
از آسمان وزمین و دریا گلوله می بارد
آمریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان و دست می زنند
و یاپکویی می کنند
زیرا، انسانیت مرده است
همه عزاداریم
جامه همان سیاه است
روز گارمان تیره زنند.

آینده‌مان نامعلوم است
اصلاً برای آنها پنداری نیست
اسرائیل برای امنیت خود، کودکانی را کشتد
بیمارستان‌ها را بمباران می کند
پناهگاه‌ها را ویران می کند
سرمایه با ثبات می سازد
راه آب و نان و دارو را می بندد
خانه‌ها را بر سر ساکنانش خراب می کند و
آمریکا تئوتیوق می کند

چنگیز و آتیلاب و هیتلر و رو سفید شدن
ارابه جنگی صهیونیزم فعال است
تا دنیا را نابود کند
چون انسانیت مرده است
در حاکمیت انگلیس و فرانسه جنس است
بر روی جنازه‌های کودکان فلسطینی می رقصند
با مهر بی‌بسی صدها انسان می میرند.
مرگ انسانیت است
مرگ تمدن است
مرگ پیشرفت دانش است
مرگ انصاف و مروت است
مرگ رحم و عاطفه است
همه عزاداریم
در مرگ انسانیت

قرن بیست و یک
قرن پیروزی خونخووران است
باید دست انتقام بیرون آید و کاری بکند
من و شما دست انتقامیم
باید برخیزیم
باید فریاد برآوریم
«می علی السّلاّح»
باید سلاح برداشت
باید برای خونخووران ستم پیشگان
آدم کشها
از مظلومان باید حمایت کرد
باید ظلم و ظالم را برانداخت
ریشه کن کرد
در راه خدا باید جهاد کرد
در راه انسانیت
حمایت از مظلوم
نجات مردم فلسطین
تا وقتی ستم باشد، هوشت خدا تاریک است

و آتش جهنم بیشتر شعله می کشد
باش تا صبح دولتت بدمد
کنار هیولان از نتایج سحر است



مادوتا…

زنده یاد نجهه زارع

شاعر

باران و چتر و شال و شغل بود و مادو تا…
جوی و دوچفت چکمه و گل بود وما دو تا…
وقتی نگاه من به تو افتاد، سرنوشت
تصدیق گفته‌های «هگل» بود و مادو تا…
روز قرار اول و میز و سکو و چای
سنگینی هوای هتل بود و مادو تا…
رفود روی میز ورق‌های سرنوشت
فتنجان وفالی و بی بی ودل بود وما دو تا…
کم کم زمانه داشت به هم می رساندیم
در کوچه ساز و تمبک و کل بود و مادو تا…
تاقتاب زد، همه جا تار شد برام
دنیا قهقرد سرد و کسل بود و مادو تا،

از خواب می پریم که این ماجرا فقط
یک لژیروی مانده به دل بود و مادو تا…



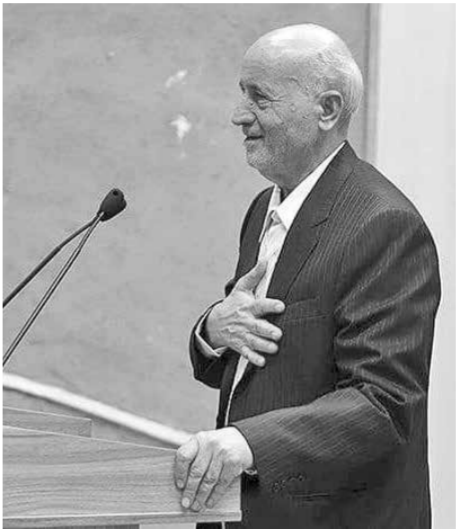
به مناسبت سالگرد فقدان استاد احمد صافی، دانشمند فقید تعلیم

و تربیت و نماد فضیلت و محبوبیت

اشک حسرت

◀◀◀▶▶▶

روانشاد احمد صافی از مفاخر وزارت آموزش و پرورش و از سرآمدان اندیشهٔ نوین تعلیم و تربیت و یکی از فرهیختگان و مدرسان خوشنام و پیشکسوتان این وادی بود که عمری را صرف آموزش و پرورش در جای جای کشور عزیزمان ایران کرد و هر آنچه را در توان داشت و دیدگاه‌ها و ایده‌هایی را که پرورانده بود، در آموزش و گسترش دانش و روشنگری به کار گرفت



هر صبحی غمی از دور زمان پیش آید

گویم این نیز نهم بر سر غم‌های دگر
باز گویم نه که دوران حیات این همه نیست

سعدی امروز تحمل کن و فریاد دگر
۱۴آذرماه ۱۴۰۲ خورشیدی، یادآور سالگرد
و آخرین وداع تلخ و غمبار زنده یاد
استاد «احمد صافی»، از چهره‌های ماندگار
و پیشکسوت حوزهٔ تعلیم و تربیت ایران
است. باعلم به این که عمر وزمان، برگشت
ناپذیرند و زندگی محدودیت زمانی دارد
و مرگ، یک قانون عام و فراگیر و امر تغییرناپذیر الهی و از
بروداد های مهم و پیش‌آمدهای ماللت زندگی برای هرکس
و هر نفسی است و هر موجودی عاقبت در می‌گردد و در لحظهٔ
پایانی عمر که نمی‌دانیم کی و چگونه فرامی‌رسد، ناگهان سوت
پایانی رامی‌زنند.

این میان اما مرگ عزیزان و فاضلان، بسیار غم‌انگیز و باورش
بسیار دشوار است. چنان که خیر استغناک و شوک‌آور پایان
ناگهانی از دست رفتن فرزانه‌ای نظیر استاد صافی که از نوادر
بود و پرشمار از انگیزه و نبشاط و برتری‌های فقهیلتی و استاد و
آموز گاری کار آمد و محبوب و نمونهٔ صمیمیت و صفا و نیکی
کردار و هفتکار، سخت و جانفرساست.اگرچه چزادی هم برای بشر
نیست که بپذیرد که این اتفاق برای همه واقع می‌شود و هرکس
در هر عرصه که باشد، باید ترک این خراب‌سبگرد مبتلا کند:
این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست

روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم
خاطرهٔ یک عمر فعالیت و تلاش مرحوم صافی این یار
مهربان و چهرهٔ نام‌آشای تعلیم و تربیت با معیارهایی که هستهٔ
اصلی تجربهٔ یک زندگی تحسین برانگیز را در بر می‌گرفت، و
چنان چنگ در دل من و آشتیابان انداخت که هنوز ذهن و ضمیرمان
را هر دم پنجه می‌اندازد و به راستی، مرگ دردناک
غمبارش، یک حادثهٔ بزرگ تلخ و متناگنکننده و حزن‌آور برای
همهٔ منسوبان و دوستان او بود و احساسات عمیقی در قلوب
آنان و اقارب و وجودآورد.

زنده یاد فریدون مشیری در شعر مسافر چه نیکو گفته است
که مرگ، لحظه وداع و جدایی ابدی مطلق و توقف کامل
است و یک فرایند تدریجی که از وقتی، نطقه آغاز می‌شود
سیرری را طی می‌کند و در زمانی محدود و البته نامعلوم به
پایان می‌رسد:

جهان بسان قفاری است، جاودان در راه
که روی خط زمان، چون شهاب می‌گذرد
گزارش از دل تاریک دره‌های اول،
به سوی دشت مه‌آلود و ناپیدایبند،
چه می‌برد، که چنین با شتاب می‌گذرد!
مسافرانِ قطار نه از ازل آه، فرصتی کوتاه
همین مسافت بین دو ایستگاه، از راه
دربین قطار به سر می‌برند خواه‌خواه.
دو ایستگاه که می‌دانی اش: تولد، مرگ.
وجود مختصری در میانه دو دم به نام عمر
که آن هم چو خواب می‌گذرد!
… کنار بزم‌ها با خیال خود، ناگاه
صدای سوت قطار
زمن‌لتی که نمانده‌ست می‌دهد هشدار،
که قدر نیم نفس، منتظر ندها شد،
بیاده بایدشد!

روان شاد احمد صافی از مفاخر وزارت آموزش و پرورش و از سرآمدان اندیشهٔ نوین تعلیم و تربیت و یکی از فرهیختگان و مدرسان خوشنام و پیشکسوتان این وادی بود که عمری را صرف آموزش و پرورش در جای جای کشور عزیزمان ایران کرد و هر آنچه را در توان داشت و دیدگاه‌ها و ایده‌هایی را که پرورانده بود در آموزش و گسترش دانش و روشنگری به کار گرفت.

او در نظام آموزشی ایران، به این نکته همواره تأکید داشت
که هدف اصلی مدرسه و معلم، آماده کردن نسل جدید برای
آموزش تفکر خلاق و روش نقد و استدلال و بنیست مناسب در
دنیاوی جدید و جامعهٔ مدرن و امروزین است و توجه به شکوفایی
استعداد‌ها و ایجاد تغییر و نوآوری و آگاهی افزایی و آزادی اندیشه
و بحث و تبادل نظر ؛ و خود می‌خواست تا زمانی که نفس دارد
معلم باشد و در مجالس تعلیم و تربیت شرکت کند. فاعل، به
روالی که بزرگترین شادی و توفیق خود را در گفتن و نوشتن
می‌یافت.

بر او پوشیده نبود که معلمان و نویسندگان، معمار جامعهٔ
فردایند و آموز گاران با دانش و تجربه و فرهیخته، نخستین
مفاخر جامعهٔ بشری محسوب می‌شوند و رسالت آنان به شیوهٔ
سرآمدان اندیشهٔ نوین تعلیم و تربیت و سفیران هدایت و منادیان
مدرسان خوشنام و پیشکسوتان این وادی بود که عمری را صرف
آموزش و پرورش در جای جای کشور عزیزمان ایران کرد و هر آنچه
را در توان داشت و دیدگاه‌ها و ایده‌هایی را که پرورانده بود در
آموزش و گسترش دانش و روشنگری به کار گرفت.
او در نظام آموزشی ایران، به این نکته همواره تأکید داشت
که هدف اصلی مدرسه و معلم، آماده کردن نسل جدید برای
آموزش تفکر خلاق و روش نقد و استدلال و بنیست مناسب در
دنیاوی جدید و جامعهٔ مدرن و امروزین است و توجه به شکوفایی
استعداد‌ها و ایجاد تغییر و نوآوری و آگاهی افزایی و آزادی اندیشه
و بحث و تبادل نظر ؛ و خود می‌خواست تا زمانی که نفس دارد
معلم باشد و در مجالس تعلیم و تربیت شرکت کند. فاعل، به
روالی که بزرگترین شادی و توفیق خود را در گفتن و نوشتن
می‌یافت.

فردایند و آموز گاران با دانش و تجربه و فرهیخته، نخستین
مفاخر جامعهٔ بشری محسوب می‌شوند و رسالت آنان به شیوهٔ
سرآمدان اندیشهٔ نوین تعلیم و تربیت و سفیران هدایت و منادیان
مدرسان خوشنام و پیشکسوتان این وادی بود که عمری را صرف
آموزش و پرورش در جای جای کشور عزیزمان ایران کرد و هر آنچه
را در توان داشت و دیدگاه‌ها و ایده‌هایی را که پرورانده بود در
آموزش و گسترش دانش و روشنگری به کار گرفت.

منش و سلوک

مرحوم صافی، انسانی خدابخوار، متعهد، اثرگذار و مدعی



دکتر قاسم صافی کلیایگانی

استاد دانشگاه تهران

روانشاد احمد صافی از مفاخر وزارت آموزش و پرورش و از سرآمدان اندیشهٔ نوین تعلیم و تربیت و یکی از فرهیختگان و مدرسان خوشنام و پیشکسوتان این وادی بود که عمری را صرف آموزش و پرورش در جای جای کشور عزیزمان ایران کرد و هر آنچه را در توان داشت و دیدگاه‌ها و ایده‌هایی را که پرورانده بود، در آموزش و گسترش دانش و روشنگری به کار گرفت

متبحر، مشاوری توانمند، مصلحی خیراندیش و انسانی با خلوص و متواضع بود و شب و روز برای او، شب قدر تلقی می‌شد
و می‌کوشید بر پایهٔ «ایمان و عقیده» و «همت و اراده»، سهمی
در انتقال آموزه‌های تعلیم و تربیت و اخلاق حسنه و فضیلت
و تحت شرایط و نظارت مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد و قانون
این می‌شود که یک فرد نتواند خود را مدارار از معیار قانون
قرار دهد و از شایسته سالاری و انتخاب اصلح و عناصر در
مدیریت‌های سیاسی و اجتماعی که مانع فساد و نفاق و ارتشا و
انبتال و آلودگی‌های دیگر می‌شود روی گرداند.

ادب نفس و سایر فضیلت‌ها

از وجوه دیگر استاد که یکی از درخشان ترین نقاط زندگی او
محبوب می‌شد این بود که خوش صحبت بود و محضری گرم
و لذت‌پذیر داشت و قدرت و توانایی‌های خود را در ارتباط با دیگران،
و زندگی‌نامه می‌داشت و اعتماد به نفس در اندیشه و گفتارش آشکار
بود.
احترام گذاشتن به خود و به دیگران و صداقت داشتن در
رابطه، از معیارهای او بود واز «ما» و «امنی» گذشته بود.

و شرط انصاف است عرض کنم که به باورهای نهفته و در
میان‌های علمی و پرورش و تربیت و زینت مطهر او، واقع بود و
ویژگی‌های معنوی و تعلیم درونی وی را می‌شناختم و از
خدا شاست به آموزش و پرورش و نیز نیازمندان، آگاه و بودم و از
صمیمیت و اخلاص و زندگی ساده و فرهنگ سازنده و صنعتیانه
بی‌کرانه
وی و مراتب زهد و پرواپیشگی او خاطره‌ها دانستم.

او وارث شایسته اخلاق نیکو و از نسل شریف و درخشان بود و
با استغناای طبع و عزت نفس می‌زیست و الفت و ملاطفت و
صیوری و ادب و نجابت و آرام بودن و خوش خویی در فطرت او
بود و در دنیای وی، سادات و یکپه و غیبت کردن و تعنت هرگز
راهی نداشت و هیچ‌گاه تشنیده که در قفای دیگران، سخنی
نم‌رشتی گوید و یاد کار کشم، وازه مخسفی و خود بی‌پناه کار بود.
وی جوانان و دانشوران زیادی را تربیت و تعلیم داد و خود
نیز به فیض مؤانست و بهره‌وری از محضر استادانی بزرگ
چون دکتر یوسف اربابیلی، دکتر ابراهیم هاشمی، دکتر
امیرحسین آریابندان، جلال آل احمد، دکتر اسماعیل خوبی،
دکتر غلامحسین شکوهی، دکتر محمدعلی توسی، دکتر غلام
عباس توسلی، دکتر جعفر شعاری نژاد، دکتر رحمت حق دان و
چهاردهی‌های ممتاز دیگر نائل شد و به توصیه استادانش از جمله

مسیو دوئرگ که از طرف یونسکو برای راه اندازی مشاوره در ایران فعالیت می‌کرد و مستر بانک از دانشگاه پنسیلوانیا و استاد توسی، به تدریس در دانشسرای عالی که از جدی ترین بخش‌های دانشگاه تهران محسوب می‌شد دعوت شد و سپس در دانشکده‌های علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه‌ها و مراکز تربیت معلم هم عهده‌دار این امر گردید.

ضمن آن که به تدریج، سمت‌های اجرایی در وزارت آموزش
و پرورش نظیر مدیر کل تربیت معلم ایران، معاون آموزشی
وزارتخانه، دبیر کل شورای عالی آموزش و پرورش، مشاور
و زارتخانه و رئیس هیات مدیرهٔ انجمن سازشکستان، عضو
کمیسیون مشاوره سازمان نظام روان‌شناسی و مشاوره انجمن
اولیا و مربیان کشور و مجمع خیرین مدرسه ساز و مدیریت
تسهیل‌دهندهٔ تعلیم و تربیت، به عهده‌اش قرار گرفت و به دریافت
جایزه علمی زنده یاد دکتر علی محمد کاردار در دانشکده
روان‌شناسی دانشگاه تهران (۱۳۶۹) و چهره ماندگار معلمی
کشور (۱۳۸۸) و لوح‌های تقدیر از وزارتخانه‌های علوم، تحقیقات
و فناوری و بهداشت و درمان آموزش پزشکی و وزارت فرهنگ
و پرورش و نهادهای علمی دیگر نائل شد و آثار متعدد و کاربردی
نیز در زمینه‌های تعلیم و تربیت، تألیف و نشر داد.

آنگفته نمائد کسانی که با روحیات و نگرش‌های نگارنده این
سطور آشنایی دارند، می‌دانند که تقدم از نگارش احوال بزرگان
و مفاخر و بیان ویژگی‌های آنان که عمدتاً با آنان محشر
و نشر داشته‌ام و اساساً زندگی‌نامه نویسی و شرح احوال نگاری و
تشریح مختصر از خدمات بزرگان و سر آمدان میراث فرهنگی
کشورمان از گذشتهٔ دور تا به اکنون و به ویژه معرفی کنجینه‌های
زنده بشری، یکی از علایق فرهنگی بنده بوده و هدف پای بوده
و هست که به حسب وظیفهٔ وجدانی، به قدر وسع مشرب و
استطاعت خود، مبانی اخلاقی اجتماعی و نمادها و نمودهای
عینی افراد و پرده‌برداری از چهرهٔ نروانی یعنی حیات حقیقی
آنان، بیشتر تحلیل و تجلیل شود و سجایا و قوت آنان، بیشتر
دیده شود و مقام انسانیت آنان که ستوده به اخلاق و عظوفت و
ادب و خردورزی و نجابت است وگه گشایی در کار مردم‌داری،
برای نسل حاضر و نسل‌های بعدی و در استمرار ست‌های
شایسته علمی و فرهنگی و ادبی و تربیتی و تجدید حافظه
تاریخی مردم به روشنی بیان گردد.

شیوه‌ای که ترویج فضیلت‌ها و نمایاندن منشی باشد که باید



چنین زیست تا حمید بود، ما نیازمند نمونه‌ها و افرادی این
گونه‌ایم که بتوانند الگوسازی فرهنگی ملموس برای نسل جوان
جامعه باشد و منش و حسنه زندگی آنان، سرمشق قرار گیرد
و مایه عبرت گردد. بی تردید، تکریم و ارج نهادن به مقام و منزلت
مفاخر علمی و فرهنگی کشور و انسان‌هایی که با دانش و
اخلاص و مراقبت نفس سرکش و سبک زندگی مطلوب، تبدیل
به نماه و نشانه می‌شوند، موجب ایجاد انگیزهٔ د بیشتر برای
پیشرفت دانش و فرهنگ جامعه و فرهنگ سازی و الگوآفرینی
برای نسل امروز و آینده خواهد بود و به یقین زمامداران و
پاس دبارند و از آنان، شیانت کنند و مسئولیت‌های حساس و
مهم جامعه را برعهده اشخاص برجسته نهند و شایسته سالاری
در همهٔ ارگان جامعه، وجه همت و نظرشان باشد می‌توانند
مردم و سرزمین خویش را خوشبخت و آباد و پیشرو سازند و مآلاً
از سبب‌های اجتماعی که نیاز آگاهی از موضوعات مسائل

دارد مصون بدارند.

حدیث نیک و بد ما نوشته خواهد شد

زمانه را ساندی، دقتری و دیوانی است

چشمپنه ۱۶ آذر ۱۴۰۲ ۲۳ جمادی الاول ۱۴۴۵

۱۷* دسامبر ۲۰۲۳* سال نودوہشتم* شماره ۲۸۵۵۳

etelaalonline ۴ etelaal.com

یادداشت های روزانهٔ جلال آل احمد

به کوشش محمدحسین دانایی

بشش پنجاه و هفتم

شنبه ۱۲ مرداد- ۱۳ اوت. نیم‌بعدازظهر
عهدوعل امروژ صبح در پی شستشو حساب‌ها را باید داشته باشم. دیشب برای مهمانی یک کیلو گوشت خریدیم به «جباری» (رسمی) و کارتی برای «صدرالحفاظی» [ناصر] فرستادم و در برکشتن، خرید کردم و آدمم. کوچه‌فرنگی کیلویی ۱۸۰ در بازار عمومی که دو روز یک همه در بازار عمومی Marché گاهوی کوچک داده‌ای. ۳۰، پاکت‌های معروف ۲۸ و نان Pain ۴۸ تا «پن» سه‌برابر یک پاکت دارد. این رفته‌بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند اصلاح و تجدید بنامی کنند و باز برگشتیم سراغ «ایرانی» که با دخترکی مشغول بود و خواستیم برگردیم، نگذاشت ولب‌پاک‌کنان و بندبناشن بپندان در رابرایمان باز کرد. زندگی اینجا اصلاً (۱۵/۱) بود) و ظروف را آورد برای مهمانی شب که ما ظرف نداشتیم و باهم رفتیم بیرون سراغ «ایرانی» [هوشنگ] که نبود و بعد رفتیم کوچهٔ «سن» و «بنابارت» هفت. هشت تائی گالری قماش‌ی رادیدیم، عین کارهایی که در گالری‌های رم دیدیم. و بعد هم سری به دانشکده هنرهای زیبا (روزار) زدیم که قسمتی از آن، رادارند